

Investigating the Effect of the Feeling of Relative Deprivation on the Political Ethnicity of the Talesh Ethnic Group

Ali Ehterami

Corresponding Author, PhD Student in Political Science, Islamic Azad University,
South Tehran Branch, Tehran, Iran. Ali.ehterami110@gmail.com

Ali Asghar Ghasemi

Assistant Professor of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran.
Ghasemi_aliasghar@khu.ac.ir

Reza Simber

Professor, Department of Political Science, University of Guilan, Rasht, Iran.
simbar@guilan.ac.ir

Hamid Ebadollahi Chenzanagh

Associate Professor, Department of Social Sciences, University of Guilan, Rasht, Iran.
h_ebadollahi@guilan.ac.ir

Abstract

The main concern of this study is evaluating the extent of political ethnicity of Talesh ethnic group and it aims at explaining the relationship between the feeling of relative deprivation and the political ethnicity of this ethnic group. Political ethnicity is one of the types of ethnicism according to which an ethnic group in addition to striving to maintain its differences with other ethnic groups seeks to participate in political power on the basis of the ethnic components. Theoretical framework of the study is Robertger's theory which considers the feeling of relative deprivation as the cause of the political violence. In this article, ethnic violence, particularly political ethnocentrism, is considered as one of the manifestations and examples of the political violence. The method adopted in this study is survey and the data collection tool is a questionnaire. The statistical population was all the over fifteen-year-old citizens (inclusively) of Talesh residing cities in Guilan province and through Cochran's formula, 480 people were determined as the sample size. The validity of the research tool was confirmed by

means of the face validity method and its reliability was confirmed through Cronbach's alpha. The results of the research, in the descriptive part, show that the respondents have a high level of political ethnocentrism and a moderate sense of relative deprivation in all dimensions. Examination of the hypotheses also shows that all the three variables of relative political, cultural, and socio-economic deprivation are somehow related to the political ethnicity, but the feeling of relative cultural deprivation has the greatest impact on the political ethnicity. Finally, some suggestions for reducing the political ethnicity and the strengthening the national solidarity among the people of Talesh have been proposed.

Keywords: *feeling of relative deprivation, ethnocentrism, political ethnocentrism, Talesh Ethnic Group*



بررسی تأثیر احساس محرومیت نسبی بر قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش^۱

علی احترامی

نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.

Ali.ehterami110@gmail.com

علی اصغر قاسمی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران Ghasemi_aliasghar@khu.ac.ir

رضا سیمبر

استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران simbar@guilan.ac.ir

حمید عبداللهی چندانق

دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه گیلان، رشت، ایران h_ebadollahi@guilan.ac.ir

چکیده

موضوع این پژوهش، سنجش میزان قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش و هدف آن، تبیین رابطه‌ی متغیر احساس محرومیت نسبی با قوم‌گرایی سیاسی این قوم است. قوم‌گرایی سیاسی یکی از گونه‌های قوم‌گرایی است که بر اساس آن، یک قوم علاوه بر تلاش برای حفظ تمایزات خود با اقوام دیگر، خواهان مشارکت در قدرت سیاسی بر اساس مؤلفه‌های قومی است. چارچوب نظری این مقاله نظریه‌ی رابرت گر است که احساس محرومیت نسبی را علت خشونت سیاسی می‌داند. در این مقاله، خشونت قومی و به طور خاص قوم‌گرایی سیاسی به عنوان یکی از مظاهر و مصادیق خشونت سیاسی در نظر گرفته شده است. روش مورد استفاده در این پژوهش، پیمایش و ابزار جمع‌آوری اطلاعات، پرسش‌نامه است. جامعه‌ی آماری پژوهش، کلیه افراد ۱۵ سال و بالاتر در شهرستان‌های تالش‌نشین گیلان هستند که با استفاده از فرمول کوکران تعداد ۴۸۰ نفر به عنوان حجم نمونه تعیین گردیده است. اعتبار ابزار پژوهش با استفاده از روش اعتبار صوری و پایایی آن با استفاده از آلفای کرونباخ تأیید شده است. نتایج تحقیق، در بخش توصیفی نشان می‌دهد که پاسخ‌گویان پژوهش از قوم‌گرایی سیاسی در سطح بالا و از احساس محرومیت نسبی در همه‌ی ابعاد در حد متوسط برخوردارند. بررسی‌های آمون فر ضیعه‌ها نیز نشان می‌دهد که هر سه

متغیر احساس محرومیت نسبی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی با قوم‌گرایی سیاسی رابطه دارد، هر چند احساس محرومیت نسبی فرهنگی بیشترین تأثیر را بر قوم‌گرایی سیاسی دارد. در پایان راهکارهایی برای کاهش قوم‌گرایی سیاسی و تقویت همبستگی ملی در میان قوم تالش ارائه گردیده است.

واژه‌های کلیدی: ایران، قوم‌تالش، احساس محرومیت نسبی، قوم‌گرایی سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰

فصلنامه راهبرد اجتماعی - فرهنگی، سال ۱۰، شماره ۴۰، پاییز ۱۴۰۰، صص ۴۸۷-۵۲۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه و بیان مسئله

در عصر حاضر، قومیت یکی از مسائل پیچیده‌ی بسیاری از جوامع است و کشورهای واجد تنوعات فرهنگی و قومی، با چالش‌ها و مشکلات گوناگون ناشی از قوم‌گرایی مواجه هستند. پدیده‌ی قوم‌گرایی ناظر به این نگرش است که یک گروه قومی یا فرهنگی نسبت به سایر اقوام و فرهنگ‌ها برتری و الویت دارد. این اصطلاح نخستین بار در سال ۱۹۰۶ توسط ویلیام گراهام سامنر^۱ مطرح شد (Sumner, 1906). برخی از صاحب‌نظران قوم‌گرایی را به دو دسته قوم‌گرایی فرهنگی و اقتصادی تقسیم کرده‌اند (Hooghe, 2008: 4). با این حال، گونه‌ی دیگری از قوم‌گرایی هم در چند دهه‌ی اخیر بویژه با پایان یافتن جنگ سرد و تقویت فرآیند جهانی شدن گسترش یافته که ابعاد و تأثیرات سیاسی آن از اهمیت بالایی برخوردار است. این گونه‌ی جدید که قوم‌گرایی سیاسی نام دارد؛ شامل هرگونه تلاش آگاهانه برای محافظت یا بهبود وضعیت نسبی یک گروه یا قوم از طریق شکل دادن به سیاست دولتی یا نمایندگی سیاسی است. این تلاش می‌تواند شامل اولویت‌دهی به سیاست‌مداران هم‌قوم، مخالفت با اقدامات سیاسی حامی یک گروه قومی دیگر یا سیاست‌هایی باشد که یک فرهنگ و زبان واحد را ترویج می‌کند (Allen & Barter, 2017: 3). در واقع، قوم‌گرایی سیاسی یکی از گونه‌های قوم‌گرایی است که علاوه بر تلاش برای حفظ هویت قومی، خواهان مشارکت در قدرت سیاسی بر اساس مؤلفه‌ی قومی است.

در بسیاری از جوامع چند قومی، قوم‌گرایی سیاسی باعث بروز رفتارهای

^۱William Graham Sumner

سیاسی رادیکال و رشد تمایلات واگرایانه گردیده و زمینه را برای تکوین بحران های اجتماعی، سیاسی و امنیتی فراهم کرده و حتی در برخی از موارد، منجر به جنگ داخلی و درگیری های خونین نیز گردیده است. نگاهی به مبارزات جدایی طلبان باسک در اسپانیا و خشونت های طولانی و دیرینه در ایرلند شمالی و تلاش های جدایی طلبان ایالت کبک در کانادا نشان می دهد؛ قوم گرایی سیاسی، منازعات و درگیری های مبتنی بر آن، محدود و منحصر به کشورهای توسعه نیافته نیست و این پدیده در بسیاری از جوامع به ویژه در جوامع چند قومی قابل مشاهده است. کشور ایران نیز از جمله ای این کشورهاست که علیرغم پیشینه عمیق فرهنگی و تاریخی، در تاریخ یکصد سال گذشته بارها شاهد شکل گیری جنبش های واگرایانه مبتنی بر قوم گرایی سیاسی بوده است.

تنوع فرهنگی و بافت قومی در ایران، پدیده ای منحصر به فرد و پیچیده ای است؛ چرا که نمایانگر الگویی از وحدت در عین کثرت است. به عبارت دیگر، اقوام ایرانی در درازای تاریخی ذیل چتر هویت ایرانی دارای تعامل مثبت و همبستگی اندامواری بوده اند و این کثرت، مقوم هویت و همبستگی ملی بوده است. در عین حال، باید توجه داشت که بسیاری از گروه های قومی در مناطق مرزی ساکن هستند و با کشورهای هم زبان و قومیت های هم تبار خود هم سایه هستند و سیاست های نادرست فرهنگی می تواند؛ باعث برجسته شدن هویت قومی واگرایانه و منجر به تضعیف هویت ملی شود و انسجام ملی را با بحران مواجه کند.

استان گیلان، یکی از استان های کوچک ایران است که به دلیل برخورداری از تنوع قومی نسبتاً بالا، واجد ظرفیت زیادی برای تقویت یا تضعیف همبستگی ملی است. در این استان اقوام گیلک، تالش، ترک، کرد، تات و لر در کنار یکدیگر زندگی می کنند، اما از بین این اقوام، فقط دو قوم گیلک و تالش سابقه حضور طولانی تری در این عرصه ی جغرافیایی دارند (عظیمی، ۱۳۸۱: ۲۶). قوم تالش به عنوان دومین قوم بزرگ استان گیلان با جمعیتی بیش از پانصد هزار نفر در حدود یک سوم خاک استان را به خود اختصاص داده است. این قوم هرچند از نظر تعداد

و کمیت نسبت به سایر اقوام ایرانی از جایگاه ضعیف‌تری برخوردار است، اما با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی و ژئوپلتیک منطقه، تقویت هویت قومی و قوم‌گرایی سیاسی در این منطقه از کشور، دور از انتظار نیست.

از لحاظ جغرافیایی، منطقه تالش باریکه‌ای جنگلی و مرطوب است که از غرب گیلان شروع می‌شود تا جمهوری آذربایجان امتداد می‌یابد. این منطقه به دو بخش تقسیم شده و بخش جنوبی آن در شمال ایران و بخش شمالی آن در جمهوری آذربایجان قرار دارد. این منطقه، بر خلاف مناطق شرق استان گیلان عمدتاً، ناهموار و کوهستانی است. بعد شکست ایران از روسیه و تحمیل عهدنامه ی ترکمنچای بر ایران، این منطقه به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم و بخش شمالی آن ضمیمه‌ی روسیه شد و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جزء قلمرو سرزمینی جمهوری آذربایجان گردید. این دو بخش، پس از گذشت ۲۰۰ سال همچنان دارای روابط ایلی و خویشاوندی با یکدیگرند و علایق تاریخی و تعاملات فرهنگی و قومی مشترک دارند. در استان گیلان، تالش‌ها با گیلک‌ها دارای برخی شباهت‌های فرهنگی و تاریخی، در عین حال برخی تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی هستند. به عنوان مثال، نتایج یک پژوهش نشان می‌دهد؛ نگرش زیست محیطی دو قوم گیلک و تالش متفاوت است و تالش‌ها، نگرش زیست محیطی بهتر و بیشتری نسبت به گیلک‌ها دارند، این در حالی است که بین آذری‌ها و تالش‌ها این تفاوت معنادار نیست (محبوبی دریاکناری و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۷). یکی از پژوهش‌گران این حوزه در ترسیم این شباهت‌ها و تفاوت‌ها می‌نویسد؛ گیلک‌ها و تالش‌ها دریایی از شباهت و کوه‌هایی از تفاوت دارند (فریدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۳۴). در عرف مردم منطقه، گیلک‌ها به عنوان جلگه نشین‌ها و تالش‌ها به عنوان کوه‌نشین شناخته می‌شوند.

منطقه‌ی تالشان دارای آب و هوای بسیار خوب و زمین‌های حاصلخیزی است. به خاطر همین کشاورزی و دامداری در این منطقه رونق دارد. جمعیت این منطقه بالغ بر پانصد هزار نفر است که عمدتاً در شهرهای تالش، آستارا، فومن، رضوانشهر، شفت و ماسال سکونت دارند. مردم منطقه به زبان‌های ترکی و فارسی

با گرایش تالشی صحبت می‌کنند و اکثریت مردم را شیعیان تشکیل می‌دهند، اما بخشی از جمعیت نیز اهل سنت شافعی‌اند (فرهنگ جغرافیایی آبادیها، ۱۳۷۷: ۲۹). برخی از مورخان به دلیل سکونت این قوم در سرزمین کادوسیان و کاسپین، تالش‌ها را بازماندگان قوم کادوس می‌دانند (کسروی، ۱۳۰۷: ۲۵-۴۲۴). تالشی‌های جمهوری آذربایجان عمدتاً شیعه هستند و تمایلات معطوف به ایران دارند، اما اندک اهل سنت هم در آنجا زندگی می‌کنند که عمدتاً تحت تأثیر عربستان سعودی هستند. تالشی‌های شیعه در جمهوری آذربایجان در برابر تبلیغ و ترویج هویت‌های پان‌ترکیستی مقاومت می‌کنند و در صدد حفظ و تقویت هویت تالشی شیعی خود در برابر پان‌ترکیست‌ها هستند، به همین دلیل به ایران و مردم کشور مادری خود، نگاه مثبت و امیدوارانه‌ای دارند. تالشی‌های کشور آذربایجان در مقایسه با تالش‌های ایران نسبت به گیلک‌ها تصور مثبت‌تری دارند و آنها را برادران خونی خود می‌پندارند. تالشی‌های ساکن ایران از نظر سیاسی با نظام جمهوری اسلامی، احساس قربت دارند و مطالبات و فعالیت‌های خود را در چارچوب نظام و عمدتاً در ابعاد فرهنگی و اجتماعی دنبال می‌کنند. در مجموع، هویت قومی و ایرانی تالشان جنوبی نسبت به تالشان شمالی بیشتر حفظ شده و این تداوم فرهنگی و هویتی در لباس، زبان و موسیقی آیین‌های سنتی آنها، کاملاً مشهود است. تالشی‌های ایران تلاش کرده‌اند؛ روابط خود را با سایر اقوام ایرانی حفظ کنند به نحوی که در حال حاضر، بین اقوام مختلف تالشی، ترک، کرد، تات و گیلک همزیستی مسالمت‌آمیز وجود دارد (معدنی و قربانی ریک، ۱۳۹۶: ۱۰۸). همچنین تالش‌ها تلاش کرده‌اند؛ روابط خود را با مناطق مختلف کشور مرکز ایران به ویژه تهران، حفظ و تقویت نمایند و در حال حاضر، بسیاری از تالش‌های ساکن تهران در محافل و مجامع علمی، فرهنگی و مراکز اقتصادی پایتخت حضور فعالی دارند.

ویژگی‌ها و مختصات فرهنگی و سیاسی قوم تالش نشان می‌دهد؛ این قوم نیز همچون، سایر اقوام ایرانی واجد ظرفیت‌های زیادی برای تقویت همبستگی ملی است، اما به دلایل مختلف از جمله؛ تراکم شکاف قومی، مذهبی و نیز سیاست‌های دول همجوار بویژه اهداف توسعه‌طلبانه دو کشور ترکیه و آذربایجان، آسیب‌شناسی

وضعیت قومی در این منطقه نباید مورد غفلت و بی‌توجهی قرار بگیرد. از منظر همبستگی و امنیت ملی، این نکته بسیار اهمیت دارد که قوم تالش ساکن در دو سوی مرز ایران و جمهوری آذربایجان، به شدت مورد توجه کشورهای ارمنستان، آذربایجان، روسیه، اسرائیل، عربستان و آمریکا است. ارمنستان برای تضعیف کشور آذربایجان، سعی در تقویت تالشی‌های این کشور دارد، کشور آذربایجان به دلیل پیشینه‌ی تاریخی و گرایش‌های ایران‌دوستی تالشی‌ها و نیز سابقه‌ی جنبش ملی این قوم و ترس از خطر قوم‌گرایی سیاسی در کشور خود، سعی در تضعیف آنها دارد، روسیه با برای تحت فشار قرار دادن آذربایجان سعی در تقویت تالش‌ها دارد، اسرائیل برای گسترش عمق استراتژیک خود در منطقه و مقابله با جمهوری اسلامی ایران در قسمت شمالی منطقه تالش‌نشین یعنی در خاک جمهوری آذربایجان نفوذ کرده و علیه ایران، عملیات جاسوسی انجام می‌دهد و در نهایت، سه کشور فرانسه، انگلیس و آمریکا برای تثبیت جای پای خود در حاشیه دریای خزر و منطقه‌ی قفقاز و بهره‌مندی از منابع آن مانند برخورداری از منابع نفت، گاز و ...، به این قوم به عنوان یک اهرم فشار توجه دارند. هرچند در میان تالش‌های کشور آذربایجان، شیعیان نسبت به اهل سنت از اکثریت برخوردارند، اما عربستان و قطر نیز بر پتانسیل اقلیت سنی این قوم، سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی کرده و بدین طریق تلاش می‌کنند؛ تالش‌های ایران و آذربایجان را تحت نفوذ و سلطه‌ی خود قرار دهند. از جمله تلاش‌های آنها برای تحت نفوذ قراردادن تالش‌های ایران، زمینه‌سازی برای عضوگیری گروه داعش از میان منطقه تالش‌نشین‌های گیلان بوده است. بر همین اساس، می‌توان ادعا کرد؛ قوم‌گرایی سیاسی در میان تالش‌ها می‌تواند یکی از بسترهای تضعیف یا تهدید وحدت ملی در ایران بشمار آید.

صاحب نظرانی که در خصوص ریشه‌ها و علل قوم‌گرایی سیاسی در جوامع قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ از عواملی چون تضعیف دولت مرکزی، فشارهای بین‌المللی، پدیده‌ی جهانی شدن، افزایش تبعیض‌های اجتماعی در میان اقشار و طبقات مختلف جامعه، تحریک نخبگان و احساس محرومیت نسبی به عنوان عوامل مؤثر بر شکل‌گیری و تشدید قوم‌گرایی سیاسی و همچنین، تضعیف وحدت ملی و

کاهش همبستگی اجتماعی یاد کرده‌اند. هرچند، مطالعات علمی دقیقی در مورد علت گسترش قوم‌گرایی سیاسی در میان تالش‌های ایران وجود ندارد؛ اما بررسی‌های میدانی نشان می‌دهد، ساکنان این منطقه به دلیل مقایسه و وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود با گیلک‌ها از یک طرف و مردم سایر مناطق کشور از طرف دیگر، دچار نوعی احساس محرومیت نسبی می‌باشند. این احساس، گاهی با آگاهی‌بخشی و نیز تحریک نخبگان قومی و مذهبی منطقه تقویت می‌شود. با توجه به اهمیت همگرایی سیاسی در میان اقوام ایرانی و تأثیر آن بر حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی کشور و تقویت امنیت ملی و نیز با عنایت به شواهد و قراینی که نشان می‌دهد طی یک دهه گذشته، موضوع قوم‌گرایی سیاسی به یک موضوع و دغدغه در میان قوم تالش تبدیل شده است. این پژوهش در صدد تبیین رابطه‌ی متغیر احساس محرومیت نسبی با قوم‌گرایی سیاسی در میان قوم تالش می‌باشد.

۱. اهداف و سؤالات پژوهش

هدف اصلی این تحقیق، بررسی و تبیین رابطه‌ی متغیر احساس محرومیت نسبی با متغیر قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش است. اما با توجه به چارچوب نظری مقاله، این هدف کلی به سه هدف جزئی‌تر تقسیم شده است.

۱- تبیین رابطه‌ی احساس محرومیت نسبی اقتصادی اجتماعی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش.

۲- تبیین رابطه‌ی احساس محرومیت نسبی سیاسی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش.

۳- تبیین رابطه‌ی احساس محرومیت نسبی فرهنگی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش.

با عنایت به اهداف فوق پرسش‌های تحقیق عبارتند از:

۱- آیا احساس محرومیت نسبی اقتصادی اجتماعی با قوم‌گرایی سیاسی قوم

تالش رابطه دارد؟

۲- آیا احساس محرومیت نسبی سیاسی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش رابطه

دارد؟

۳- آیا احساس محرومیت نسبی فرهنگی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش رابطه دارد؟

۲. پیشینه پژوهش

بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌دهد؛ خوشبختانه ادبیات نسبتاً خوبی در خصوص نسبت هویت ملی و هویت قومی در میان اقوام ایرانی تولید و منتشر شده است. این درحالی است که در مورد میزان قوم‌گرایی سیاسی در بین قوم تالش و ریشه‌های آن، آثار علمی جدی و قابل‌اعتنایی وجود ندارد. در ادامه به نتایج برخی از آثار مرتبط با موضوع اشاره می‌کنیم.

عبدلی (۱۳۸۰) در مقاله‌ای تحت عنوان «نگاهی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به قوم تالش» تلاش کرده، ابعاد مختلف حیات قوم تالش را بویژه از حیث مذهب، زبان، آداب و رسوم مورد بررسی قرار دهد. نویسنده مقاله در صدد اثبات این نظر بوده که علیرغم پیشرفت‌های عمرانی، صنعتی، آموزشی و بهداشتی که در سال‌های پس از انقلاب در منطقه‌ی تالش‌شان بوجود آمده، این منطقه مستعد بحران هویت است و رسوخ و گسترش تبلیغات پان‌ترکیستی یکی از مصادیق این بحران است. در این مطالعه بر لزوم درک صحیح مسئولان از موقعیت حساس و سرنوشت‌ساز قوم تالش در منطقه‌ی جنوب غرب خزر و نقشی که می‌تواند در خنثی‌سازی توطئه‌های پان‌ترکیستی ایفا نماید، تاکید شده است. نویسنده مدعی است؛ نباید به قوم تالش به دیده‌ی نفی‌انگارانه نگریسته شود، چرا که این نگرش موجب عدم توسعه فرهنگی این قوم و عدم بهره‌مندی از پتانسیل‌های غنی فرهنگی و اجتماعی آن در گسترش روابط و تغذیه فرهنگی تالش شمالی و تقلیل آسیب‌های هویتی می‌شود.

معدنی و قربانی ریک (۱۳۹۶) در مطالعه‌ای تحت عنوان «زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی هم‌زیستی گروه‌های قومی در جامعه‌ی تالش» به بررسی چرایی و چگونگی روابط گروهی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام مختلف ترک، تالش، کرد، تات و گیلک در منطقه‌ی تالش‌شان پرداخته و نتیجه‌گیری نموده که تجربه‌ی مشترک تاریخی، مبادلات فرهنگی و اجتماعی، تقسیم کار و جامعه‌پذیری مناسب در هم

زیستی این گروه‌های قومی تأثیرگذار بوده است.

نواح و تقوی (۱۳۸۶) در پژوهشی به دنبال تبیین این موضوع بوده‌اند که احساس محرومیت نسبی در میان اعراب استان خوزستان چه تأثیری بر هویت ملی و هویت قومی آن‌ها می‌گذارد و نهایتاً این‌که، بین هویت ملی و هویت قومی ایشان چه رابطه‌ای وجود دارد. نتایج تحقیق، حاکی از آن است که افزایش احساس محرومیت نسبی موجب تشدید شدن هویت قومی در میان مردم عرب شده و برخی جنبه‌های هویت ملی را در آنان کاهش می‌دهد. بنابراین، بین هویت قومی و هویت ملی اعراب خوزستان رابطه معکوسی وجود دارد.

علیخواه (۱۳۸۷) در مطالعه‌ای، «رابطه‌ی بین محرومیت نسبی و پتانسیل اعتراض سیاسی را در شهر تهران» بررسی کرده است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد؛ پاسخگویان دارای پتانسیل اعتراض سیاسی هستند، ولی بیشتر آنها (۸۳ درصد) به روش‌های مسالمت‌آمیز و بدون خطر اعتراض، تمایل دارند. احساس محرومیت نسبی علاوه بر تأثیر مستقیم بر افزایش پتانسیل سیاسی با تأثیر بر دو متغیر تصور افراد در مورد وجود فرصت‌های سیاسی در نظام برای اعتراض و میزان رضایت از زندگی، به طور غیرمستقیم نیز بر پتانسیل اعتراض سیاسی اثرگذار است. حمایت سیاسی هم به صورت مستقیم و هم به طور غیرمستقیم و از طریق احساس اثربخشی سیاسی بر پتانسیل سیاسی اعتراض تأثیر می‌گذارد.

ربانی و همکاران (۱۳۸۷) در پژوهش خود به بررسی «رابطه‌ی بین هویت ملی و هویت قومی دانشجویان آذری، کرد و عرب دانشگاه‌های دولتی کشور» پرداخته و نیز رابطه‌ی احساس محرومیت نسبی و جامعه‌پذیری قومی با هویت‌های ملی و قومی را بررسی کرده‌اند. نتایج تحقیق نشان داده که دو متغیر هویت ملی و هویت قومی دارای رابطه‌ی مثبت و در سطح متوسط بوده‌اند. احساس محرومیت نسبی و هویت ملی، رابطه‌ی منفی نسبتاً بالایی دارند، اما احساس محرومیت نسبی با هویت قومی رابطه‌ی مثبت و در سطح ضعیفی دارد. جامعه‌پذیری قومی نیز با هویت قومی دارای رابطه‌ی مثبت و در سطح ضعیف و با هویت ملی دارای رابطه‌ی مثبت و در سطح متوسط بوده است.

محمدزاده (۱۳۹۰) در پژوهشی به «تعیین عوامل مرتبط با قوم‌گرایی سیاسی در میان کردهای ایران» پرداخته است. نتایج تحقیق نشان داده که میان نوع گویش، نوع مذهب، نوع احساس تبعیض و نیز نوع رسانه‌ی جمعی مورد استفاده‌ی فرد با نوع قوم‌گرایی او رابطه‌ی معناداری وجود دارد، اما بین محل پرورش فرد و نوع قوم‌گرایی او رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. محقق با توجه به یافته‌های پژوهش، استنتاج می‌کند که قوم‌گرایی، پدیده‌ای چندعاملی است که فرهنگ و سیاست در آن نقش برجسته‌ای دارد، لذا اجرای عدالت و رفع نابرابری‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی، بازبینی فرایند گردش نخبگان قومی و مشارکت دادن بیشتر آنان در مدیریت کشور، می‌تواند آسیب‌های ناشی از قوم‌گرایی سیاسی را کاهش دهد.

قلی زاده (۱۳۹۰) در مطالعه‌ای به «بررسی رابطه احساس محرومیت نسبی و هویت قومی در میان بلوچهای زاهدان» پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که احساس محرومیت نسبی در حالت کلی و به تفکیک سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و گرایش به هویت قومی در بین مردم بلوچ شهر زاهدان در حد زیاد است و همچنین، بین احساس محرومیت نسبی با هویت قومی رابطه معناداری وجود دارد.

فروزان مهر (۱۳۹۳) در پژوهشی «تأثیر شاخص‌های مختلف محرومیت نسبی بر هویت ملی ساکنان شهرستان کارون در استان خوزستان» را بررسی نموده است. نتایج این پژوهش نشان داده که گرایش به هویت ملی با متغیرهای اشتغال، پابندی به هویت قومی، رضایتمندی از خدمات عمومی و مشارکت در امور سیاسی ارتباط دارد و بین هویت ملی، تحصیلات و درآمد خانواده رابطه‌ی معناداری وجود ندارد. صدیقی بیدگلی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای «کنش‌های سیاسی اعتراضی دانشجویان از دیدگاه جامعه‌شناختی و رابطه آن با محرومیت نسبی از دیدگاه روان‌شناختی» را مورد بررسی میان‌رشته‌ای قرار داده است. نتایج تحقیق، نشان‌دهنده‌ی پتانسیل بالای کنش‌های سیاسی اعتراضی (متغیر جامعه‌شناختی) و احساس محرومیت نسبی (متغیر روان‌شناختی) در پاسخ‌دهندگان و رابطه‌ی این دو متغیر نیز معنادار است.

نتایج به دست آمده مربوط به دوره‌ای بحرانی بوده و قابل تعمیم به شرایط امروزی و سایر اقشار اجتماعی و شهرها نیست.

اصغری نیازی و محموداوغلی (۱۳۹۷) در پژوهشی به «بررسی رابطه بین احساس محرومیت نسبی و خشونت سیاسی در بین شهروندان زاهدانی» پرداخته‌اند. نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل داده‌ها نشان داده که بین احساس محرومیت نسبی با رفتارهای خشونت‌آمیز در میان شهروندان مورد بررسی، ارتباط معنی‌داری وجود دارد و موضوعاتی همچون تفاوت‌های مذهبی، دوری از مرکز و مراودات فرهنگی، بافت زندگی عشیره‌ای، فقر و بیکاری، عدم مشارکت فراگیر، قاچاق، ضعف زیرساخت‌ها، همانندی‌های فرهنگی، قومی، مذهبی با دو کشور بحران‌زده افغانستان و پاکستان، تقویت جریان‌های ضد شیعه نظیر فرقه‌ی وهابیت از جانب بیگانگان از جمله عربستان، پاکستان و مشکلات طبیعی مثل کمبود آب، خشک‌سالی و...، از علل اساسی خشونت سیاسی در این منطقه محسوب می‌شود.

الچاردوس و سینیورس^۱ (۲۰۰۷) در مقاله‌ای قوم‌گرایی را مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده‌ی ظهور راست افراطی در فلاندر (بخش هلندی زبان بلژیک) می‌دانند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که نظریه‌ی سنت‌زدایی، قدرت تبیینی بالایی برای ریشه‌یابی قوم‌گرایی سیاسی در این منطقه دارد. این درحالی است که نظریه‌ی محرومیت نسبی هیچ قدرت تبیینی درباره‌ی قوم‌گرایی سیاسی این منطقه ندارد (Elchardus & Siongers, 2007: 43).

اشاوتر^۲ (۲۰۱۶) در تحقیقی، یک مفهوم چندبعدی جدید از رفاه اجتماعی برای درک و ارزیابی شکاف‌های جدید در نهادینگی اجتماعی، شناخت اجتماعی و تعلق اجتماعی ارائه کرده است. نتایج نشان می‌دهد که پس از پیامدهای بحران مالی برای بسیاری از مناطق اروپایی، تحول در برخی بحران‌ها با احساس فقر در جامعه ثبت شده است. آزمون رگرسیون جداگانه برای هر یک از مناطق برای تبیین قوم‌گرایی نشان داده که احساس فقر در جامعه نقش مهمی در درک یک تهدید

^۱Elchardus & Siongers

^۲Aschauer

قومی به ویژه در اروپای غربی دارد (Aschauer, 2016).

اشاور و مایرل^۱ (۲۰۱۹) در مقاله‌ای به تبیین محدودیت‌های معاصر در همبستگی کلان در بین کشورهای اروپایی پرداخته‌اند. استدلال اصلی مقاله، این است که عوامل مؤثر و ماندگار «کلاسیک» (عوامل جامعه‌شناختی، ارزش‌های ذهنی و عوامل ساختاری) هنوز قادر به توضیح قوم‌گرایی هستند، اما یک خوشه پنج‌تایی از عوامل تبیین‌کننده‌ی نوظهور که نشان‌دهنده‌ی فقر اجتماعی است، این عوامل را تقویت کرده و میانجی آنها می‌شوند. این عوامل، شامل نارضایتی از جامعه، بی‌اعتمادی سیاسی، ترس از افول اجتماعی، ضعف در شناخت و بی‌اعتمادی اجتماعی است. تجزیه و تحلیل آماری نشان می‌دهد که عوامل نوظهور فقر اجتماعی در واقع به عنوان میانجی توضیحات کلاسیک قوم‌گرایی عمل می‌کنند. از منظر مقایسه‌ای، تعیین‌کننده‌های همبستگی کلان در شش منطقه اروپا به ویژه بین شرق و غرب اتحادیه اروپا به شدت ناهمگن هستند (Aschauer & Mayerl, 2019).

در مجموع باید گفت؛ نتایج بررسی ادبیات و پیشینه‌ی پژوهش نشان می‌دهد، هرچند راجع به قوم‌گرایی سیاسی و تأثیر احساس محرومیت نسبی بر آن در میان اقوام مختلف ایرانی، مطالعات و پژوهش‌های میدانی خوبی صورت گرفته و نتایج این تحقیقات، دستاوردهای مناسبی برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در جهت تقویت وحدت و همبستگی ملی در اختیار قرار داده، اما علیرغم اهمیت قوم‌تالش در ایران بویژه از حیث تراکم شکاف قومی و مذهبی در این منطقه از کشور و توجه برخی از کشورهای هم‌سایه و منطقه به این قوم در سیاست‌های تفرقه‌افکنانه خود در ایران، متأسفانه تاکنون پژوهش مستقلی در مورد قوم‌گرایی سیاسی در میان قوم تالش انجام نشده است. لذا این پژوهش با اتکا به مبانی نظری و نیز نتایج مطالعات قبلی در مورد اقوام مختلف ایرانی، تأثیر عامل احساس محرومیت نسبی بر قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش را بررسی می‌کند.

۳. ملاحظات مفهومی و نظری

۳-۱. چارچوب نظری و مدل تحلیلی

نظریه‌ی تد رابرت گرادر مورد تأثیر احساس محرومیت نسبی بر خشونت سیاسی، چارچوب نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهد. احساس محرومیت نسبی یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی است که می‌تواند محرک بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی باشد. تد رابرت گر در کتاب پر آوازه خود تحت عنوان «چرا انسان‌ها شورش می‌کنند»، به تبیین رابطه‌ی دو متغیر احساس محرومیت نسبی و خشونت سیاسی پرداخته است. وی در این کتاب به دو موضوع پرداخته است: یکی، چگونگی شکل‌گیری محرومیت نسبی در ذهنیت افراد و منابع محرومیت و دیگری، چگونگی هویدا شدن محرومیت ایجاد شده در شکل خشونت سیاسی جمعی.

گر^۱ شکل مختلف خشونت سیاسی را به سه دسته آشوب، توطئه و جنگ درون‌کشوری تقسیم کرده است. وی در تعریف این سه دسته از خشونت سیاسی، آشوب را نسبتاً خودجوش و غیرسازمان‌یافته همراه با مشارکت مردمی قابل ملاحظه و توطئه را حرکتی بسیار سازمان‌یافته همراه با مشارکت محدود و جنگ درون‌کشوری را خشونت سیاسی بسیار سازمان‌یافته همراه با مشارکت مردمی گسترده که به منظور سرنگونی رژیم یا درهم شکستن دولت طراحی شده، تعریف کرده است (Gar, 1998: 28). وی خشونت سیاسی را یکی از مصادیق خشونت عمومی دانسته و در تبیین علت سیاسی شدن این نوع خشونت براین باور است که هرچه میزان ناکامی یا سرخوردگی فردی یا گروهی بیشتر باشد، میزان پرخاشگری آن علیه منبع و عامل ناکامی یا سرخوردگی بیشتر خواهد شد. به همین ترتیب، هر چه شدت و گستره‌ی محرومیت نسبی بیشتر باشد و مردم آن نظام سیاسی را مقصر بدانند، حجم خشونت سیاسی علیه اهداف سیاسی بیشتر خواهد بود.

گر در دسته بندی انواع خشونت سیاسی مستقیماً، به قوم‌گرایی سیاسی به

^۱Ted Robert Gar

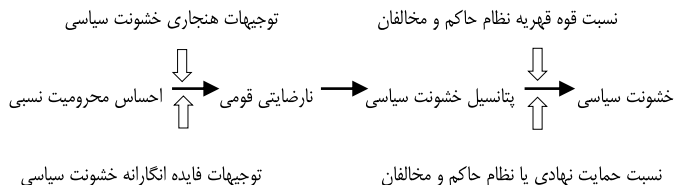
^۲Gar

عنوان یکی از جلوه‌های این خشونت اشاره نکرده، اما شورش‌های محلی را یکی از مصادیق آشوب دانسته است. وی زمانی که درباره‌ی ارزش‌های معطوف به قدرت سیاسی و تمایل به مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی و تعیین حق سرنوشت، به عنوان یکی از منابع محرومیت نسبی بحث می‌کند. از شورش‌های قومی بین جوامع سین هالی و تامیل سیلان در سال ۱۹۵۸، کشتار جوامع ایبو در نیجریه شمالی در بهار ۱۹۶۶ و نیز شکاف قومی در انقلاب زنگبار در تانزانیا در سال ۱۹۶۳ به عنوان مصادیقی از خشونت قومی سخن به میان آورده است (Gar, 1998: 185-186). داده‌هایی که گار ارائه می‌کند، نشان می‌دهد؛ در جهان معاصر بسیاری از نارضایتی‌ها در عین حال که منشاء سیاسی نداشته‌اند، اما تبدیل به نارضایتی سیاسی شده‌اند، به طوری که نود درصد خشونت‌های محلی گزارش شده، واجد صبغه‌ی سیاسی بوده است. لذا می‌توان با برنسکام هم آوا شد که زمانی که افراد یک گروه قومی تصور کنند به واسطه‌ی تعلق به آن گروه، با رفتارهای تبعیض‌آمیز در مقایسه با گروه‌های دیگر مواجه شده‌اند؛ یعنی احساس کنند به دلیل قومیت خود در معرض سرکوب، آزار یا محرومیت از برخی حقوق و مزایا قرار گرفته‌اند و بویژه نظام سیاسی حاکم را عامل اصلی آن بدانند، سعی در تقویت هویت و همبستگی قومی خود می‌نمایند و بتدریج زمینه برای قوم‌گرایی و خشونت سیاسی فراهم می‌شود. چنانچه، فرد حس نماید از طرف گروه اکثریت جامعه پذیرفته نشده و طرد می‌شود، به گروه قومی خود نزدیک‌تر و احساس تعلق قومی بیشتری خواهد نمود. درحقیقت، انسجام گروهی و نزدیک شدن به گروه قومی به عنوان سپر محافظی در مقابل تبعیضات و پیش‌داوری‌های گروه اکثریت عمل می‌کند. با افزایش هویت قومی در نتیجه‌ی احساس محرومیت، ضدیت علیه گروه مسلط حاکم افزایش می‌یابد (Branscombe et al., 1999: 138).

یکی از نکات جالب در نظریه‌ی گار، تفکیک پتانسیل خشونت جمعی از میزان عینی و واقعی خشونت است. منظور از پتانسیل خشونت جمعی، گستره و شدت تمایل اعضای یک جمع برای دست یازیدن به اقدام خشونت‌آمیز علیه دیگران است. این پتانسیل ممکن است به دلایلی خاص، پژوهشی به صورت سازه

ای فرضی تلقی شود؛ یعنی تمایل به اقدامی که استنباط می شود، در ذهن بسیاری از اعضای یک جمع وجود دارد، اما تنها برحسب مقدمات آن یعنی شدت و گستره ی محرومیت نسبی یا برحسب پیامدهای آن یعنی حجم خشونت جمعی اندازه گیری می شود. استفاده از ابزار مصاحبه و مطالعات همانند سازی از وضعیت های مشابه از جمله راهکارهای درک میزان پتانسیل خشونت جمعی در یک گروه است. مثلاً به طور مشخص، از مردم سؤال شود که آیا آمادگی مشارکت در یک شورش را دارند یا نه؟ گار بر این باور است؛ این تنوع رهیافت ها می تواند، توجیه کننده آن باشد که پتانسیل خشونت جمعی را متغیر واسطه مهمی مابین نارضایتی ناشی از محرومیت و خشونت سیاسی بدانیم (Branscombe et al., 1999: 53-54).

گار بر این باور است که محرومیت نسبی به نارضایتی و پتانسیل خشونت جمعی به نارضایتی سیاسی منجر می شود. زمانی که نارضایتی سیاسی در جامعه افزایش یافت، پتانسیل خشونت سیاسی در جامعه افزایش می یابد و زمینه را برای خشونت سیاسی فراهم می کند، اما الزاماً، پتانسیل خشونت سیاسی به خشونت سیاسی منجر نمی شود. وی معتقد است؛ پتانسیل خشونت سیاسی، شرط لازم برای بروز خشونت سیاسی است، اما شرط کافی نیست. وی بر این باور است که برای بوجود آمدن پتانسیل خشونت سیاسی دو عامل توجیحات هنجاری و توجیحات فایده انگارانه برای خشونت سیاسی ضرورت دارد. اما برای تبدیل شدن پتانسیل خشونت سیاسی به بروز خشونت سیاسی، دو عامل نقش مهمی دارد: نسبت نیروهای قهریه نظام حاکم و مخالفان و دیگری، نسبت حمایت های نهادی از نظام حاکم و مخالفان.



اگر خشونت‌های قومی را یکی از جلوه‌های خشونت سیاسی بدانیم، می‌توان قوم‌گرایی سیاسی را به عنوان مؤلفه‌های پتانسیل خشونت قومی در نظر گرفت.

خشونت قومی → قوم‌گرایی سیاسی → نارضایتی قومی → احساس محرومیت نسبی

بر اساس مدل فوق، می‌توان قوم‌گرایی سیاسی را مرحله‌ی ماقبل خشونت قومی دانست که همگی ریشه در محرومیت نسبی دارد و توجیهاات هنجاری و فایده‌انگارانه مشتمل بر موضوعاتی، چون میزان مشروعیت نظام سیاسی، میزان جامعه‌پذیری سیاسی یک قوم، نمادپردازی رسانه‌ها، کارآیی رژیم در رفع منشاء محرومیت و تاریخچه قوم‌گرایی سیاسی در منطقه بر کم و کیف قوم‌گرایی سیاسی مؤثر خواهد بود. بر اساس این مدل، قوم‌گرایی سیاسی لزوماً به خشونت سیاسی منجر نمی‌شود، اما اگر شرایط کافی برای وقوع آن فراهم شود، خشونت قومی اجتناب‌ناپذیر خواهد شد.

گر بر این باور است که احساس محرومیت، ناظر بر شرایطی نابرابر میان اجزای یک جامعه است؛ شرایطی که در آن برخی از شهروندان از امکانات، امتیازها و بهره‌مندی‌های بیشتری نسبت به برخی دیگر برخوردارند و اعضای گروه محروم در قیاس میان وضعیت خود و وضعیت گروه‌های دیگر به احساسی دست می‌یابند که محرومیت نامیده می‌شود. محرومیت نسبی، برداشت ذهنی بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی آنهاست. انتظارات ارزشی، کالاها و شرایط زندگی هستند که مردم خود را مستحق آن می‌دانند. در حالی که، توانایی ارزشی، کالاها و شرایطی هستند که انسان‌ها فکر می‌کنند عملاً توانایی کسب و حفظ آنها را دارند (Gar, 1998: 80).

رابرت گر ضمن تقسیم‌بندی انواع محرومیت نسبی به دسته احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی، احساس محرومیت نسبی سیاسی و احساس محرومیت نسبی فرهنگی، در تبیین ریشه‌های این احساس به سه دسته ارزش‌ها، کالاها و خدمات اشاره کرده است؛ ارزش‌ها، کالا و خدمات رفاهی، ارزش‌ها و کالا و خدمات معطوف به قدرت و ارزش‌های بین‌الاشخاصی. ارزش‌های رفاهی،

آن ارزش‌هایی هستند که مستقیماً با رفاه مادی و تحقق نفس در ارتباط هستند که کالاهای مادی زندگی، غذا، مسکن، خدمات بهداشتی، آسایش مادی و گسترش توانایی‌های فیزیکی و روانی را شامل می‌شود. در ادامه از این دو طبقه ارزش‌های رفاهی به عنوان ارزش‌های اقتصادی و ارزش‌های خود فعلیت‌بخش یاد شده است. ارزش‌های خود فعلیت‌بخش، ممکن است در دستیابی به دیگر ارزش‌های رفاهی و نقش ابزاری داشته باشند. ارزش‌های مربوط به قدرت را ارزش‌هایی می‌گویند که میزان توان انسان‌ها در نفوذ کنش‌های دیگران و اجتناب از دخالت ناخواسته‌ی دیگران در کنش‌های خود را تعیین می‌کند. ارزش‌های مربوط به قدرت به طور خاص در خشونت سیاسی اهمیت دارند و شامل تمایل به مشارکت در تصمیم‌گیری جمعی، رأی دادن، شرکت در رقابت سیاسی، عضویت در گروه نخبگان سیاسی و تمایلاتی چون حق تعیین سرنوشت و امنیت می‌باشد. ارزش‌های بین‌الاشخاصی عبارتند از: رضایت‌های روانی که افراد در تعامل غیر اقتدارآمیز با دیگر افراد و گروه‌ها در صد کسب آنها هستند. این ارزش‌ها، شامل مواردی چون میل به منزلت، یعنی کسب نقش و خدمات مورد قبول عموم و با پرستیژ، نیاز به مشارکت در گروه‌های باثبات و حمایت‌گری در خانواده، اجتماع، انجمن‌ها، احساس اطمینان نشأت‌گرفته از اعتقاد به باورهای مشترک درباره‌ی ماهیت جامعه و جایگاه شخصی در آن و نیز هنجاری‌های حاکم بر تعاملات اجتماعی است (Gar, 1998: 48-50).

رابرت گر معتقد است که محرومیت در این سه حوزه‌ی ارزشی، موجب احساس شکاف و درک ناخوشایند افراد از وضعیت موجود شده که به نارضایتی، درگیری و خشونت سیاسی منجر می‌شود. وی می‌افزاید؛ در صورتی که بین توقعات ارزشی و قابلیت‌های ارزشی، هماهنگی و تعادل وجود داشته باشد، احتمالاً در جامعه، مشکل نارضایتی بروز نخواهد کرد، اما با شروع و توسعه احساس شکاف و عدم تعادل، نطفه‌های بحران شکل خواهد گرفت. بدین منظور سه الگوی عدم تعادل زیر را می‌توان از هم متمایز کرد که عبارتند از: محرومیت نزولی، محرومیت بلندپروازانه و محرومیت صعودی.

محرومیت نزولی بیانگر شرایطی است که در آن آگاهی گروهی، درباره‌ی

موقعیت‌های ارزشی توجیه‌پذیر طی زمان تغییر اندکی کرده است، اما فرد تصور می‌کند متوسط موقعیت یا پتانسیل ارزشی قابل دسترس به شدت کاهش یافته است. انسان‌ها در چنین اوضاع و احوالی، به دلیل از دست دادن آنچه زمانی داشتند یا فکر می‌کردند، می‌توانند داشته باشند، خشمگین‌اند و با مراجعه به وضعیت خود در گذشته، احساس محرومیت نسبی می‌کنند. محرومیت نزولی، شایع‌ترین نوع محرومیت در جوامع سنتی و بخش‌های سنتی جوامع در حال گذار است و هرگونه افول مطلق در موقعیت یا پتانسیل ارزشی یک گروه اجتماعی، محرومیت نزولی را به وجود می‌آورد (Gar, 1998: 87-88).

ویژگی مدل محرومیت بلندپروازانه آن است که افزایش انتظارات ارزشی انسان‌ها، بدون تغییر ملازمی در موقعیت یا پتانسیل ارزشی آنهاست. افرادی که دچار این نوع محرومیت می‌شوند، پیش‌بینی نمی‌کنند که آنچه را دارند، به میزان زیادی از دست بدهند و چنین نیز نمی‌شود. خشم آنها به این دلیل است که احساس می‌کنند؛ فاقد ابزارهایی برای نیل به توقعات جدید یا تشدید یافته هستند. افزایش انتظارات ارزشی، ممکن است حاکی از تقاضای میزان بیشتری از ارزش‌هایی باشد که پیش از این تاحدودی موجود بوده است؛ نظیر تقاضا برای کالاهای مادی بیشتر یا میزان بیشتری از عدالت و نظم سیاسی، ممکن است تقاضا مربوط به ارزش‌هایی باشد که پیش از این هرگز وجود نداشته‌اند، مانند مشارکت سیاسی برای مردمان مستعمرات، ممکن است ناشی از افزایش تعهد نسبت به اهمیت یافتن موقعیتی ارزشی باشد که پیش از این کمتر خواهان آن بودند (Gar, 1998: 87-88).

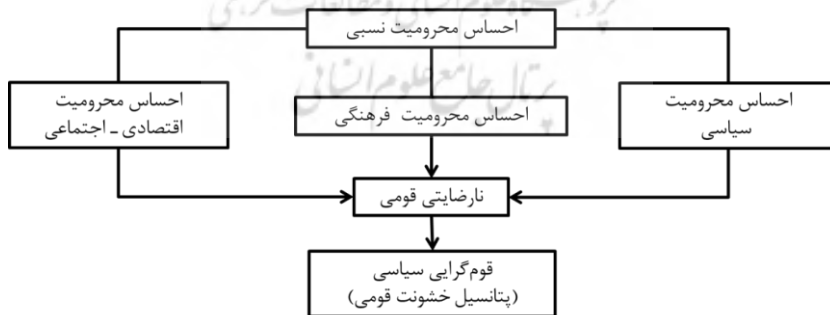
در محرومیت صعودی که نوع تعمیم‌یافته مدل منحنی جی دیویس است، بهبود طولانی مدت و کم و بیش پیوسته‌ی وضعیت ارزشی مردم، انتظاراتی را درباره‌ی استمرار این بهبود پدید می‌آورد. اگر توانایی ارزشی پس از دوره‌ای از بهبود ثابت بماند یا کاهش یابد، محرومیت نسبی صعودی یا پیش‌رونده حاصل می‌آید. چنین الگویی بیشتر در جوامعی شیوع دارد که همزمان با تحولات ایدئولوژیک و سیستمی روبرو هستند. طرح یک ایدئولوژی نوسازی در جامعه‌ای که عدم انعطاف ساختاری مانع از آن شود که ارزش‌ها از نقطه‌ای خاص فراتر روند، به

همین صورت است (Gar, 1998: 87-88).

بنابراین این نظریه، علت بسیاری از پرخاشگری‌ها، انواع محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حقوقی است. انسان‌ها اگر تحت فشار باشند، از خود واکنش نشان می‌دهند و نوع و سطح واکنش آنها بستگی به میزان فشار و محرومیت دارد.

راهبرد رابرت گر برای کاهش نارضایتی و خشونت سیاسی این است که از ارزش‌های موجود در هر سه حوزه می‌توان برای کاهش محرومیت و نارضایتی استفاده نمود و آن را در بین گروه‌ها توزیع نمود و از آن برای افزایش فرصت‌های ارزشی اجتماعی و سیاسی گروه‌های ناراضی، افزایش برون‌نهادها و تخصیص مجدد کالاهای اقتصادی و گاه افزایش ارزش‌های مشارکتی و منزلتی ایجاد و حفظ امنیت و تحکیم انسجام اجتماعی و عقیدتی استفاده کرد. هرچه رهبران از قدرت خود برای انجام این کارکردها بیشتر استفاده کنند، توانایی‌های ارزشی شهروندان بالاتر خواهد رفت.

با عنایت به چارچوب کلی نظریه رابرت گر و با در نظر گرفتن قوم‌گرایی سیاسی به عنوان یکی از مصادیق و جلوه‌های خشونت قومی و خشونت سیاسی، می‌توان مدل تحلیلی زیر را به صورت زیر ارائه و فرضیه‌های متناسب با آن را استخراج کرد.



مدل تحلیلی پژوهش

فرضیه اول: احساس محرومیت نسبی سیاسی با قوم‌گرایی سیاسی یا پتانسیل خشونت قومی قوم تالش رابطه دارد.

فرضیه دوم: احساس محرومیت نسبی فرهنگی با قوم‌گرایی سیاسی یا پتانسیل خشونت قومی قوم تالش رابطه دارد.

فرضیه سوم: احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی با قوم‌گرایی سیاسی یا پتانسیل خشونت قومی قوم تالش رابطه دارد.

۴. روش پژوهش

روش انجام این پژوهش، روش پیمایشی است. جامعه‌ی آماری شامل کلیه ساکنان مناطق عمدتاً تالش‌نشین ایران در استان گیلان است که در زمان انجام پژوهش بالای ۱۵ سال سن داشته‌اند. تالش‌ها عمدتاً در استان گیلان ساکن هستند و طبق آمار موجود از جمعیت ۲,۵۳۰,۰۰۰ هزار نفری استان گیلان حدود ۵۰۰ هزار نفر تالشی هستند. حجم نمونه‌ی نهایی با توجه به فرمول کوکران و ملاحظات اجرایی در شهر ۴۸۰ نمونه شد. با این حال، پس از جمع‌آوری داده‌ها و حذف پرسشنامه‌های نامناسب، حجم نمونه‌ی نهایی که مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت، ۴۳۰ نفر بوده است. روش نمونه‌گیری در این پژوهش، خوشه‌ای چندمرحله‌ای است. بدین صورت که ابتدا در هر شهرستان، چند ناحیه‌ی شهری و چند روستا به عنوان خوشه‌های نمونه‌گیری به صورت تصادفی انتخاب شده‌اند. سپس، در هر یک از این خوشه‌ها تعدادی بلوک (محله) به صورت تصادفی مشخص و نمونه‌ها از داخل این بلوک‌ها به صورت تصادفی سیستماتیک انتخاب شده‌اند.

در این پژوهش از یک پرسشنامه‌ی محقق ساخته که در سه بخش تدوین شده است، برای گردآوری اطلاعات مربوط به متغیرهای مستقل و وابسته استفاده شده است. بخش اول، اطلاعات زمینه‌ای پاسخگویان، بخش دوم، متغیر وابسته‌ی تحقیق و بخش سوم، متغیرهای مستقل را شامل می‌شود. متغیر وابسته‌ی پژوهش، قوم‌گرایی سیاسی بوده و متغیرهای مستقل پژوهش، شامل احساس محرومیت نسبی سیاسی، احساس محرومیت نسبی فرهنگی و احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی است. در ادامه به تعریف و عملیاتی‌سازی متغیرها پرداخته می‌شود.

برای سنجش میزان قوم‌گرایی سیاسی به عواملی توجه شده که در جهت تلاش برای مطالبه‌گری سیاسی از جنبه قومی، اهمیت بیشتری دارد. این عوامل، شامل شرکت در مدیریت منطقه‌ای و کشوری، انتخابات، احزاب سیاسی و ... است. این متغیر با ۶ گویه و در طیف لیکرت ۵ تایی سنجیده شده است. از نظر رابرت گر احساس محرومیت نسبی عبارت است از: برداشت بازیگران از وجود اختلاف میان انتظارات ارزشی و توانایی ارزشی آن‌ها. احساس محرومیت نسبی سیاسی به کاستی‌ها و عدم دسترسی مناسب یک گروه قومی برای موقعیت‌های سیاسی و مدیریتی در مقایسه با سایر گروه‌ها اشاره دارد. در واقع، این احساس زمانی در فرد ایجاد می‌شود که گروه قومی او در دستیابی به قدرت، شرکت در رقابت سیاسی و دسترسی به فرصت سیاسی مناسب در مضیقه بوده یا از آن بی‌بهره باشد. این متغیر با ۶ گویه و در طیف لیکرت ۵ تایی سنجیده شده است.

احساس محرومیت نسبی فرهنگی بر ضعف در موقعیت و شرایط فرهنگی یک قوم نسبت به دیگر اقوام توجه دارد. عدم توجه مناسب به زبان، فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی خاص هر گروه قومی از مهم‌ترین مواردی است که در آن به احساس محرومیت فرهنگی می‌انجامد. این متغیر با ۵ گویه و در طیف لیکرت ۵ تایی سنجیده شده است.

احساس محرومیت نسبی اقتصادی - اجتماعی یا احساس بی‌عدالتی نسبی وقتی در یک شخص به وجود می‌آید که او مشاهده می‌کند، شخص دیگری، چیزی دارد که او آن را ندارد و مایل است آن را داشته باشد. این که افراد گروه قومی فکر کنند از نظر دسترسی به منابع و موقعیت‌های اقتصادی و نیز شرایط و موقعیت‌های اجتماعی در سطح پایین‌تری نسبت به دیگر گروه‌های جامعه قرار دارند، به این نوع از احساس محرومیت می‌انجامد. این متغیر با ۶ گویه و در طیف لیکرت ۵ تایی سنجیده شده است.

برای تعیین اعتبار ابزار اندازه‌گیری از اعتبار صوری استفاده شده است. بدین منظور، پرسشنامه‌ی اولیه در اختیار ۱۰ تن از صاحب‌نظران و محققان حوزه‌ی

قومیت و قوم‌گرایی قرار گرفت تا نظرات خود را اعلام کنند. پس از بررسی نظرات و اعمال اصلاحات، پرسشنامه‌ی نهایی تدوین شد. برای بررسی پایایی نیز از آلفای کرونباخ بهره گرفته شده است. میزان آلفای کرونباخ، برای قوم‌گرایی سیاسی برابر با ۰/۷۹۶، احساس محرومیت نسبی سیاسی برابر با ۰/۷۳۰، احساس محرومیت نسبی فرهنگی برابر با ۰/۷۵۵ و احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی برابر با ۰/۷۱۰ است که میزان پایایی را در حد مطلوب نشان می‌دهد.

۵. یافته‌های پژوهش

ابتدا، یافته‌های توصیفی پژوهش در قالب جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۱. توزیع فراوانی پاسخ‌گویان بر حسب متغیرهای تحقیق

درصد فراوانی	فراوانی	محرومیت نسبی فرهنگی	درصد فراوانی	فراوانی	محرومیت نسبی سیاسی
۲/۱	۹	پایین	۲/۱	۹	پایین
۶۱/۴	۲۶۴	متوسط	۶۳	۲۷۱	متوسط
۳۶/۵	۱۵۷	بالا	۳۴/۹	۱۵۰	بالا
۱۰۰	۴۳۰	جمع	۱۰۰	۴۳۰	جمع

درصد فراوانی	فراوانی	قوم‌گرایی سیاسی	درصد فراوانی	فراوانی	محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی
۰	۰	پایین	۴/۲	۱۸	پایین
۱۲/۶	۵۴	متوسط	۸۵/۶	۳۶۸	متوسط
۸۷/۴	۳۷۶	بالا	۱۰/۲	۴۴	بالا
۱۰۰	۴۳۰	جمع	۱۰۰	۴۳۰	جمع

نتایج جدول ۱ نشان می‌دهد تعداد اندکی از پاسخ‌گویان یعنی ۹ نفر (۲/۱ درصد) میزان محرومیت نسبی سیاسی را در سطح پایین احساس می‌کنند، در حالی که ۲۷۱ نفر (۶۳ درصد) در سطح متوسط و ۱۵۰ نفر (۳۴/۶ درصد) در سطح بالا، دارای احساس محرومیت سیاسی هستند. در مجموع، بیش‌تر پاسخ‌گویان مذکور از نظر احساس محرومیت سیاسی در سطح متوسط قرار دارند.

همچنین، تعداد اندکی از پاسخ‌گویان یعنی ۹ نفر (۲/۱ درصد) میزان محرومیت نسبی فرهنگی را در سطح پایین احساس می‌کنند، در حالی که ۲۶۴ نفر (۶۱/۴ درصد) در سطح متوسط و ۱۵۷ نفر (۳۶/۵ درصد) در سطح بالا، دارای احساس محرومیت سیاسی هستند. در مجموع، بیش‌تر پاسخ‌گویان مذکور از نظر

احساس محرومیت فرهنگی در سطح متوسط قرار دارند.

همچنین، تعداد اندکی از پاسخ‌گویان یعنی ۱۸ نفر (۴/۲ درصد) میزان محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی را در سطح پایین احساس می‌کنند، در حالی که ۳۶۸ نفر (۸۵/۶ درصد) در سطح متوسط و ۴۴ نفر (۱۰/۲ درصد) در سطح بالا، دارای احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی هستند. در مجموع، ۸۵/۶ درصد از پاسخ‌گویان مذکور از نظر احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی در سطح متوسط قرار دارند.

نکته مهم این‌که، هیچ‌کدام از پاسخ‌گویان، قوم‌گرایی سیاسی پایینی ندارند. این در حالی است که ۵۴ نفر (۱۲/۶ درصد) در سطح متوسط و ۳۷۶ نفر (۸۷/۴ درصد) در سطح بالا، دارای قوم‌گرایی سیاسی هستند. در مجموع، قوم‌گرایی سیاسی پاسخ‌گویان مذکور در سطح بالا قرار دارد.

در ادامه، پس از طرح مجدد سؤالات تحقیق، در آزمون رابطه‌ای پیرسون بین متغیرهای مستقل (احساس محرومیت نسبی سیاسی، احساس محرومیت نسبی فرهنگی و احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی) و متغیر وابسته (قوم‌گرایی سیاسی) پاسخ بدست آمده، بررسی و گزارش شده است.

جدول ۲. آزمون رابطه‌ای پیرسون بین ابعاد احساس محرومیت نسبی و قوم‌گرایی سیاسی

متغیر	تعداد	ضریب همبستگی	سطح معناداری
احساس محرومیت نسبی سیاسی و قوم‌گرایی سیاسی	۴۳۰	۰/۴۰۱**	۰/۰۰۰
احساس محرومیت نسبی فرهنگی و قوم‌گرایی سیاسی	۴۳۰	۰/۴۲۲**	۰/۰۰۰
احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی و قوم‌گرایی سیاسی	۴۳۰	۰/۳۳۹**	۰/۰۰۰

سؤال اول: آیا احساس محرومیت نسبی سیاسی با قوم‌گرایی سیاسی قوم‌تالش رابطه دارد؟

آزمون فرضیه رابطه‌ای بین احساس محرومیت نسبی سیاسی و قوم‌گرایی سیاسی نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون، برابر با ۰/۰۰۰ و کمتر از ۰/۰۵ می

باشد که حکم بر تأیید فرضیه‌ی مورد نظر دارد. به عبارت دیگر، بین احساس محرومیت نسبی سیاسی و قوم‌گرایی سیاسی رابطه‌ی معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی آزمون نیز با آلفای ۹۹ درصد برابر با $40/1$ است که از وجود رابطه‌ی متوسط بین دو متغیر احساس محرومیت سیاسی و قوم‌گرایی سیاسی حکایت دارد. درواقع، همبستگی بین دو متغیر به این صورت است که با افزایش احساس محرومیت نسبی سیاسی، قوم‌گرایی سیاسی بیشتر می‌شود.

سؤال دوم: آیا احساس محرومیت نسبی فرهنگی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش رابطه دارد؟

آزمون فرضیه‌ی رابطه‌ای بین احساس محرومیت نسبی فرهنگی و قوم‌گرایی سیاسی نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون برابر با $0/000$ و کمتر از $0/05$ می‌باشد که حکم بر تأیید فرضیه مورد نظر دارد. به عبارت دیگر، بین احساس محرومیت نسبی فرهنگی و قوم‌گرایی سیاسی رابطه‌ی معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی آزمون نیز با آلفای ۹۹ درصد برابر با $42/2$ است که از وجود رابطه‌ی متوسط بین دو متغیر احساس محرومیت فرهنگی و قوم‌گرایی سیاسی حکایت دارد. درواقع، همبستگی بین دو متغیر به این صورت است که با افزایش احساس محرومیت فرهنگی، قوم‌گرایی سیاسی بیشتر می‌شود.

سؤال سوم: آیا احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی با قوم‌گرایی سیاسی قوم تالش رابطه دارد؟

آزمون فرضیه‌ی رابطه‌ای بین احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی و قوم‌گرایی سیاسی نشان می‌دهد که سطح معناداری آزمون برابر با $0/000$ و کمتر از $0/05$ می‌باشد که حکم بر تأیید فرضیه‌ی مورد نظر دارد. به عبارت دیگر، بین احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی و قوم‌گرایی سیاسی رابطه‌ی معناداری وجود دارد. ضریب همبستگی آزمون نیز با آلفای ۹۹ درصد برابر با $33/9$ است که از وجود رابطه‌ی متوسط بین دو متغیر احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی و قوم‌گرایی سیاسی حکایت دارد. درواقع، همبستگی بین دو متغیر به این صورت است که با افزایش احساس محرومیت اقتصادی-اجتماعی، قوم‌گرایی سیاسی بیشتر می‌شود.

شود.

۵-۱. تحلیل رگرسیون چند متغیره

در این بخش، تأثیر متغیرهای مستقل شامل احساس محرومیت نسبی سیاسی، احساس محرومیت نسبی فرهنگی و احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی بر متغیر وابسته قوم‌گرایی سیاسی با استفاده از رگرسیون چندمتغیره مورد بررسی قرار گرفته است.

بر اساس اطلاعات موجود در جدول ۳، ضریب همبستگی مدل رگرسیونی متغیرهای مستقل مورد بررسی، برای تبیین قوم‌گرایی سیاسی برابر $0/617$ می‌باشد که نشان می‌دهد؛ بین متغیرهای مستقل وارد شده در مدل و متغیر وابسته، همبستگی قوی وجود دارد. مقدار ضریب تعیین (R^2) به دست آمده برابر با $0/381$ است، که نشان می‌دهد $38/1$ درصد از کل تغییرات قوم‌گرایی سیاسی وابسته به متغیرهای مستقل تحقیق است و $61/9$ درصد نیز ناشی از متغیرهایی است که در پژوهش حاضر مدنظر نبوده است. جدول زیر ضرایب تأثیر هر یک از متغیرهای مستقل مورد بررسی را بر متغیر وابسته نشان می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۳. مدل و ضرایب رگرسیونی متغیرهای مستقل برای تبیین متغیر وابسته (قوم‌گرایی سیاسی)

مدل	ضریب همبستگی R	ضریب تعیین R Square	ضریب تعیین تعدیل شده Adjusted R Square	سطح معناداری F آزمون
اینتر	۰/۶۱۷	۰/۳۸۱	۰/۳۷۳	۰/۰۰۰
متغیرهای مستقل	ضریب تأثیر غیر استاندارد B	تأثیر استاندارد Beta	مقدار T	سطح معنی‌داری
مقدار ثابت	۳/۹۴۳	---	۲۰/۲۳۲	۰/۰۰۰
احساس محرومیت نسبی فرهنگی	۰/۲۱۰	۰/۲۶۷	۶/۳۱۳	۰/۰۰۰
احساس محرومیت نسبی سیاسی	۰/۱۸۹	۰/۲۴۰	۵/۷۷۴	۰/۰۰۰
احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی	۰/۱۵۰	۰/۱۷۱	۴/۲۴۲	۰/۰۰۰

بر اساس ضرایب رگرسیونی متغیرهای مستقل، متغیر احساس محرومیت نسبی فرهنگی با ضریب رگرسیونی (۰/۲۶۷) بیشترین تأثیر رگرسیونی را روی قوم‌گرایی سیاسی دارد. بدین معنی که به ازای افزایش یک انحراف استاندارد در متغیر احساس محرومیت نسبی فرهنگی، قوم‌گرایی سیاسی به میزان ۲۶/۷ انحراف استاندارد افزایش می‌یابد. پس از آن، متغیر احساس محرومیت نسبی سیاسی با ضریب رگرسیونی (۰/۲۴۰) و متغیر احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی با ضریب رگرسیونی (۰/۱۷۱) بر قوم‌گرایی سیاسی تأثیر معنادار دارند. به عبارت دیگر، به ازای افزایش یک انحراف استاندارد در متغیر احساس محرومیت نسبی سیاسی، قوم‌گرایی سیاسی به میزان ۲۴ انحراف استاندارد افزایش می‌یابد و به ازای افزایش یک انحراف استاندارد در متغیر احساس محرومیت نسبی اقتصادی-اجتماعی، قوم‌گرایی سیاسی به میزان ۱۷/۱ انحراف استاندارد افزایش خواهد یافت. نگاهی به جهت تأثیرگذاری این متغیر نشان می‌دهد که هر سه متغیر به صورت مثبت بر قوم‌گرایی سیاسی تأثیرگذار هستند و باعث افزایش آن می‌شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش، در صدد سنجش میزان قوم‌گرایی سیاسی در میان قوم تالش و تبیین رابطه‌ی متغیر احساس محرومیت نسبی با قوم‌گرایی سیاسی این قوم بود. از آن جایی که قوم‌گرایی سیاسی، پدیده‌ای پیچیده و چندبعدی است، در این پژوهش

سعی شد با استفاده از نظریه‌ی تد رابرت گر رابطه‌ی متغیر احساس محرومیت نسبی با قوم‌گرایی سیاسی مورد بررسی قرار گیرد. یافته‌های تحقیق، نشان داد؛ نزدیک به ۹۰ درصد پاسخگویان دارای گرایش‌های معطوف به قوم‌گرایی سیاسی بوده‌اند. همچنین، بین متغیر احساس محرومیت نسبی و متغیر قوم‌گرایی سیاسی در میان تالش‌های استان گیلان رابطه وجود دارد. به عبارت دیگر، ابعاد مختلف محرومیت نسبی شامل محرومیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی بر قوم‌گرایی سیاسی، تأثیر مثبت و معناداری دارد. بر اساس یافته‌های این پژوهش، هرچه احساس محرومیت نسبی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی در تالش‌ها افزایش یافته، میزان قوم‌گرایی سیاسی ایشان نیز افزایش یافته است. هرچند در این رابطه، وزن دو متغیر محرومیت نسبی فرهنگی و محرومیت نسبی سیاسی بیشتر از محرومیت نسبی اجتماعی-اقتصادی بوده است. یکی از نکات مهم در یافته‌های این پژوهش وزن متغیر احساس محرومیت نسبی در تبیین قوم‌گرایی سیاسی در میان قوم تالش است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد؛ تنها ۳۸/۱ درصد از کل تغییرات قوم‌گرایی سیاسی وابسته به متغیر مستقل تحقیق یعنی احساس محرومیت نسبی است و ۶۱/۹ درصد این تغییرات ناشی از متغیرهایی است که در پژوهش حاضر مدنظر نبوده و می‌بایست در پژوهش‌های دیگر مورد مطالعه قرار گیرد.

با توجه به اثبات فرضیات تحقیق و اثبات وجود قوم‌گرایی سیاسی در حد بالا در میان تالشی‌ها و نیز تبیین میزان تأثیرگذاری، سه گونه از احساس محرومیت نسبی بر قوم‌گرایی سیاسی در میان قوم تالش گیلان، ضرورت سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در سه حوزه‌ی اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گریزناپذیر می‌باشد تا عواملی که سبب این احساس محرومیت و همچنین، قوم‌گرایی سیاسی در میان تالشی‌های استان گیلان شده، مورد توجه قرار گرفته و در حد امکان کاهش یابد. برای این منظور، پیشنهاد‌های زیر در قالب دو بخش پژوهشی و اجرایی ارائه می‌شود.

پیشنهاد‌های پژوهشی

۱. اجرای طرح مطالعاتی شناسایی ظرفیت‌های قانونی، جغرافیایی و فرهنگی

۱. اجتماعی منطقه‌ی تالشان با هدف کاهش محرومیت یا احساس محرومیت تالش‌ها،
۲. اجرای طرح مطالعاتی شناسایی محورهای تبلیغاتی رسانه‌های بیگانه و گروه‌های قوم‌گرا در شبکه‌های اجتماعی در منطقه تالشان،
۳. اجرای طرح مطالعاتی آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های استانی از منظر تقویت یا تضعیف هویت ملی و تشدید یا تخفیف قوم‌گرایی سیاسی در میان تالشان،
۴. اجرای طرح مطالعاتی بررسی ابعاد تبلیغات پان‌ترکیستی در منطقه‌ی تالشان و
۵. اجرای طرح مطالعاتی بررسی علل گرایش برخی از هموطنان تالشی به گروه‌های تکفیری.

پیشنهاد‌های اجرایی

الف- در حوزه فرهنگی

۱. سیاست‌گذاری صحیح فرهنگی در جهت ترویج هم‌سازی و هم‌افزایی هویت قومی و هویت ملی در قوم تالش.
۲. برنامه‌ریزی در جهت ساخت فیلم و سریال‌های مناسب در مورد معرفی قوم تالش به عنوان نماد هم‌گرایی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با دیگر اقوام ایرانی با تکیه بر مضامین معطوف به هم‌گرایی مذهبی و همبستگی ملی.
۳. نظارت دقیق بر رسانه‌های محلی و استانی بویژه شبکه‌های اجتماعی و رصد جریان‌ات رسانه‌ای قوم‌گرا و اعمال سیاست‌های تشویقی و تنبیهی در جهت سوق دادن محتوای این رسانه‌ها به سمت تقویت وحدت و همبستگی ملی.
۴. سیاست‌گذاری دقیق و مدبرانه و تنظیم برنامه‌های مناسب در جهت استفاده از ظرفیت‌های دینی در مساجد، منابر، حسینیه‌ها و جایگاه‌های نماز جمعه در جهت اتحاد شیعه و سنی و تقویت وحدت ملی در منطقه تالشان.
۵. حمایت از تلاش‌های فرهنگی معطوف به حفظ و تقویت آداب و رسوم، زبان فارسی با گویش تالشی، لباس‌های محلی، موسیقی و ترانه‌های بومی و

- فولکوریک تالشی و سایر نمادهای فرهنگی مردم منطقه.
۶. ارتقاء کیفی و کمی برنامه‌های تالشی شبکه استانی گیلان و یا راه‌اندازی یک شبکه‌ی مستقل تالشی در استان در راستای تقویت هم‌گرایی در میان اقوام موجود در استان گیلان و کاهش تبعات منفی رسانه‌ای ارتباطی نوین.
 ۷. برگزاری همایش‌های علمی و فرهنگی به منظور تقویت پیوند اقوام مختلف در استان گیلان، بویژه در شهرهای تالش‌نشین.
 ۸. ایجاد زمینه‌های رشد و توسعه آموزش و پرورش و آموزش عالی متناسب با وضعیت فرهنگی و اجتماعی منطقه.
 ۹. پرهیز از هرگونه نفی یا انکار واقعیت وجودی اقوام و خرده فرهنگ‌ها و اقلیت‌های منطقه و یکسان‌نگاری فرهنگی در منطقه.
 ۱۰. زمینه‌سازی برای آشنایی بیشتر جوانان تالشی با تاریخ طولانی قوم کادوس و ایران برای تقویت هویت ایرانی و افتخار به ایرانی بودن.

ب- در حوزه سیاسی

۱. بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماتیک کشور برای کاهش فشار و حمله‌ی تبلیغاتی معطوف به تقویت قوم‌گرایی سیاسی در میان تالش‌های ایران از طرف رسانه‌های معاند در کشورهای همسایه بویژه جمهوری آذربایجان.
۲. گنجانیدن دیدار با مردم در منطقه تالش‌شان در برنامه‌ی سفر احتمالی مقام معظم رهبری یا رئیس‌جمهور به استان گیلان.
۳. زمینه‌سازی برای افزایش مشارکت نخبگان تالشی واجد شایستگی و صلاحیت در مناصب مدیریت محلی، استانی و کشوری.
۴. زمینه‌سازی برای افزایش مشارکت مردم، بویژه جوانان در تصمیمات خرد و محلی با بهره‌گیری از ظرفیت قانونی شوراهای شهر و روستا.
۵. بازنگری در برخی قوانین و مقررات غیرضروری و رویه‌های نادرست معمول در ادارات استانی (مانند گزینش و ...) که باعث ایجاد محرومیت یا احساس محرومیت در میان تالش‌ها شده است.
۶. شناسایی نخبگان علمی، فرهنگی و سیاسی تالشی در مرکز و معرفی ایشان

- به عنوان الگوهای موفق و نمادهای همبستگی ملی در ایران.
۷. تقویت تشکل‌های مدنی در میان تالش‌ها به عنوان عامل پیوند شبکه‌های ملی و محلی برای شناسایی، تجمیع و انتقال مطالبات به مرکز و نیز تعدیل آن در جهت کاهش واگرایی.
۸. زمینه‌سازی برای حضور بیشتر نخبگان فکری و سیاسی تالشی در تشکل‌های مدنی و سیاسی در سطوح ملی.
۹. شناسایی و برخورد با عوامل ترویج قوم‌گرایی سیاسی و ایجاد بحران‌های قومی در منطقه.
۱۰. ارتقای سطح آگاهی مردم منطقه نسبت به رابطه‌ی معکوس قوم‌گرایی سیاسی و امنیت عمومی.
۱۱. شناسایی و مقابله با جریان‌های فعال پان‌ترکیستی در منطقه تالشان.

ج- در حوزه اقتصادی و اجتماعی

۱. برنامه‌ریزی در جهت کاهش مشکلات اقتصادی و افزایش امکانات رفاهی برای مردم منطقه (در این راستا بویژه می‌توان به بهبود و آبادانی مناطق مسکونی شهرستان‌های تالش‌نشین بالأخص کوه‌نشینان که عمدتاً، درآمد پایینی دارند و از امکانات اولیه محروم هستند، اشاره کرد).
۲. اهتمام به کاهش مشکل حاد بیکاری در منطقه به خصوص زمینه‌سازی برای اشتغال جوانان با استفاده از ظرفیت‌های دولتی و نهادهایی چون بنیاد برکت و ...
۳. ایجاد زمینه و بستر مناسب برای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در حوزه‌های دارای مزیت نسبی مانند گردشگری.
۴. زمینه‌سازی برای سرمایه‌گذاری بیشتر دولت و بخش خصوصی در بخش‌های صنعتی، کشاورزی و خدماتی در منطقه تالشان.
۵. بهره‌گیری بیشتر از ظرفیت‌های قانونی و پتانسیل نهادهایی چون سازمان بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی (ره) برای تحت پوشش قرار دادن خانواده‌های بی‌بضاعت و کم‌درآمد.

۶. جلوگیری از بهره‌برداری بی‌رویه و تخریب گسترده‌ی جنگل و مراتع به وسیله‌ی شرکت‌های مجاز و غیر مجاز که موجب به هم خوردن اکوسیستم منطقه و بیرون راندن قهرآمیز چندین هزار خانوار دامدار و تولیدکننده از جنگل و سرازیر شدن آنها به حاشیه‌ی شهرها شده است.

۷. تقویت امکانات پزشکی و بهداشتی در منطقه تالشان (در حال حاضر به علت کمبود امکانات بیماران زیادی به شهر رشت و یا تهران اعزام می‌شوند. به عبارت دیگر، امکانات آزمایشگاهی و پزشکی در حد ضرورت در منطقه وجود ندارد).



منابع و مأخذ

- اصغری نیاری، ی؛ محموداوغلی، ر (۱۳۹۷)، احساس محرومیت نسبی در میان قوم بلوچ و تاثیر آن بر خشونت سیاسی، پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی) (۲۳)، ۳۰۶-۳۳۵.
- ربانی، ع.، یزدخواستی، ب.، حاجیانی، ا.، میرزایی، ح. (۱۳۸۷)، بررسی رابطه هویت ملی و قومی با تاکید بر احساس محرومیت و جامعه پذیری قومی: مطالعه موردی دانشجویان آذری، کرد و عرب، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه خوارزمی)، ۱۶(۶۳)، ۳۳-۶۹.
- صالحی امیری، س (۱۳۸۵)، مدیریت منازعات قومی در ایران، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- صدیقی بیدگلی، آ (۱۳۹۵)، کنش سیاسی دانشجویان و تأثیر محرومیت نسبی بر آن، راهبرد اجتماعی فرهنگی، ۵(۱۸)، ۲۴۳-۲۶۹.
- عبدلی، ع (۱۳۸۰)، ایران‌شناسی: نگاهی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به قوم تالش. مطالعات ملی، ۸(۲)، ۱۰۷-۱۳۸.
- عظیمی، ن (۱۳۸۱)، پویش شهرنشینی و مبانی نظام شهری، تهران، مشهد: نشر نیکا.
- علیخواه، فردین (۱۳۸۷)، عوامل مرتبط با انواع قوم گرایی در میان کردهای ایران. پایان نامه دکتری تخصصی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، دانشکده علوم اجتماعی.
- فروزان مهر، پ (۱۳۹۳)، بررسی تأثیر محرومیت نسبی بر هویت ملی ساکنان شهرستان کارون، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- فریدی هفتخوانی، آ (۱۳۹۲)، تحلیل جغرافیای سیاسی شباهت‌ها و تفاوت‌های قوم تالش در دو سوی مرز، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جغرافیا (گرایش جغرافیای سیاسی)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت.
- قربانی‌ریک، ر.، معدنی، س (۱۳۹۶)، عوامل اجتماعی مؤثر بر همزیستی گروه‌های قومی در تالش، علوم رفتاری (ابهر)، ۳۲(۹)، ۱۳۹-۱۶۰.
- قلی‌زاده، س (۱۳۹۰)، رابطه احساس محرومیت نسبی با هویت قومی (مطالعه موردی: جمعیت بلوچ شهر زاهدان)، پژوهش‌های دانش زمین، ۲(۵)، ۱-۱۴. ##
- کسروی، ا (۱۳۰۷)، شهریاران گمنام: ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.

محبوبه، م. د.، احمد، ر.، صادق، ص (۱۳۹۸)، مقایسه‌ی رفتارهای محیط زیستی بین گروه های قومی مطالعه ی موردی: اقوام آذری، تالش و گیلک در استان های گیلان و اردبیل. *جامعه شناسی کاربردی (مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان)*، ۳۰(۳)، ۶۲-۶۴.

محمدزاده، ح (۱۳۹۰)، عوامل مرتبط با انواع قوم گرایی در میان کردهای ایران، پایان نامه دکتری تخصصی، دانشگاه علامه طباطبائی (ره)، دانشکده علوم اجتماعی.
نواح، ع؛ تقوی نسب، س. (۱۳۸۶)، تأثیر احساس محرومیت نسبی بر هویت قومی و هویت ملی مطالعه موردی: اعراب استان خوزستان. *مجله جامعه شناسی ایران*، ۸(۲)، ۱۶۳-۱۴۲.

Allen, N. W., & Barter, S. J. (2017). Ummah or Tribe? Islamic Practice, Political Ethnocentrism, and Political Attitudes in Indonesia. *Asian Journal of Political Science*, 25(1), 45-67.

Aschauer, W. (2016). Societal Malaise and Ethnocentrism in the European Union: Monitoring Societal Change by Focusing on Eu Citizens' Perceptions of Crisis. *Historical Social Research/Historische Sozialforschung*, 307-359.

Aschauer, W., & Mayerl, J. (2019). The Dynamics of Ethnocentrism in Europe. A Comparison of Enduring and Emerging Determinants of Solidarity Towards Immigrants. *European Societies*, 21(5), 672-703.

Branscombe, N. R., Schmitt, M. T., & Harvey, R. D. (1999). Perceiving Pervasive Discrimination among African Americans: Implications for Group Identification and Well-Being. *Journal of personality and social psychology*, 77(1), 135.

Elchardus, M., & Siongers, J. (2007). Ethnocentrism, Taste and Symbolic Boundaries. *Poetics*, 35(4-5), 215-238.

Gar, T. R. (1998). Why Humans Rebel.

Hooghe, M. (2008). Ethnocentrism. *International Encyclopedia of the Social Sciences*, 1-5.

Sumner, W. G. (1906). *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals*. Boston, Ma: Ginn and Co. *Go to original source*.

References

- Abdoli, A. (2001). Iranology: A cultural, social and political view of the Talesh people. *National Studies*, 8(2), 107-138. (In Persian)
- Alikhah, F. (2008). Factors related to different types of ethnicity among Iranian Kurds. *PhD Thesis, Allameh Tabatabai University, Faculty of Social Sciences*. (In Persian)
- Allen, N. W., & Barter, S. J. (2017). Ummah or tribe? Islamic practice, political ethnocentrism, and political attitudes in Indonesia. *Asian Journal of Political Science*, 25(1), 45-67.
- Aschauer, W. (2016). Societal malaise and ethnocentrism in the European Union: monitoring societal change by focusing on EU citizens' perceptions of crisis. *Historical Social Research/Historische Sozialforschung*, 307-359.
- Aschauer, W., & Mayerl, J. (2019). The dynamics of ethnocentrism in Europe. A comparison of enduring and emerging determinants of solidarity towards immigrants. *European Societies*, 21(5), 672-703.
- Asghari Niari, Y., & Mahmoud Oghli, R. (2018). Feeling of relative deprivation among the Baloch people and its impact on political violence. *Theoretical Policy Research (Political Science Research)*(23), 306-335. (In Persian)
- Azimi, N. (2002). Exploring Urbanism and the Basics of the Urban System, Tehran, Nika Publishing. Mashhad: Nika Publishing. (In Persian)
- Branscombe, N. R., Schmitt, M. T., & Harvey, R. D. (1999). Perceiving pervasive discrimination among African Americans: Implications for group identification and well-being. *Journal of personality and social psychology*, 77(1), 135.
- Elchardus, M., & Siongers, J. (2007). Ethnocentrism, taste and symbolic boundaries. *Poetics*, 35(4-5), 215-238.
- Faridi Haftkhani, A. (2013). Analysis of political geography Similarities and differences of Talesh people on both sides of the border. Master Thesis in Geography (Political Geography), Islamic Azad University, Rasht Branch. (In Persian)
- Forouzan Mehr, P. (2014). Investigating the effect of relative deprivation on the national identity of Karun residents. *Master Thesis, Shahid Chamran*

University of Ahvaz. (In Persian)

- Gar, T. R. (1998). Why Humans Rebel. Geographical culture of settlements. (1998). Country of the Islamic Republic of Iran Geographical Organization of the Armed Forces, Tehran.
- Hooghe, M. (2008). Ethnocentrism. International Encyclopedia of the Social Sciences, 1-5.
- Kasravi, A. (1928). Anonymous Shahriars: Iran, Tehran: Amir Kabir Publications. (In Persian)
- Madani, C., & Ghorbani Rik, R. (2017). Social factors affecting the coexistence of ethnic groups in the effort. *Behavioral Sciences (Abhar)*, 32(9), 139-160. (In Persian)
- Mahbobe, M. D., Ahmad, R., & Sadegh, S. (2019). Comparison of environmental behaviors between ethnic groups Case study: Azeri, Talesh and Gilak tribes in Gilan and Ardabil provinces. *Applied Sociology (Journal of Humanities Research, University of Isfahan)*, 30(3), 62-64. (In Persian)
- Mohammadzadeh, H. (2011). Factors related to different types of ethnicity among Iranian Kurds. *PhD Thesis, Allameh Tabatabai University, Faculty of Social Sciences.* (In Persian)
- Navah, A., & Taqwa Nasab, S. M. (2007). The effect of feeling of relative deprivation on ethnic identity and national identity Case study: Arabs of Khuzestan province. *Iranian Journal of Sociology*, 8(2), 142-163. (In Persian)
- Qolizadeh, S. I. (2011). Relationship between relative deprivation and ethnic identity (Case study: Baluch population of Zahedan). *Earth knowledge research*, 2(5), 1-14. (In Persian)
- Rabbani, A., Yazdkhati, B., Hajiyani, E., & Mirzaei, H. A. (2008). Investigating the Relationship between National and Ethnic Identity with Emphasis on Feelings of Deprivation and Ethnic Socialization: A Case Study of Azeri, Kurdish and Arab Students. *Journal of the Faculty of Literature and Humanities (Kharazmi University)*, 16(63), 33-69. (In Persian)
- Siddiqui Bidgoli, A. (2016). Students' political action and the effect of relative deprivation on it. *Socio-cultural strategy*, 5(18), 243-269. (In Persian)
- Sumner, W. G. (1906). *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals.* Boston, MA: Ginn and Co. *Go to original source.*